

با نورالدین ناصری، مداح و شاعر آیینی که بیش از ۶۰ سال است نوکری خاندان پیامبر(ص) را می‌کند

منت‌دار دستگاه اهل بیت(ع) هستم

کمال خجندی ا| نورالدین ناصری» به قول خودش بیشتر عمر ۸۴ساله‌اش را در خانه اهل بیت^(ع)، نوکری کرده است. او در همه این سال ها نوحه گفته و مداحی کرده و حالا از آن همه نوحه سرایی، کتابی فراهم آورده است به نام «حسینیه». حسینیه حاصل یک عمر عشق و ارادت نورالدین ناصری به ساحت قدس ائمه اطهار^(ع) است. این کتاب محرم امسال در انجمن ادبی رضوی، در حرم امام رضا^(ع) در جمع شاعران پیشکسوت آیینی رونمایی شد. نورالدین ناصری نمونه‌ای از شاعران گمنام آیینی است که سال ها عمر و توان هنری شان صرف اعزاز و اکرام اهل بیت^(ع) شده است.

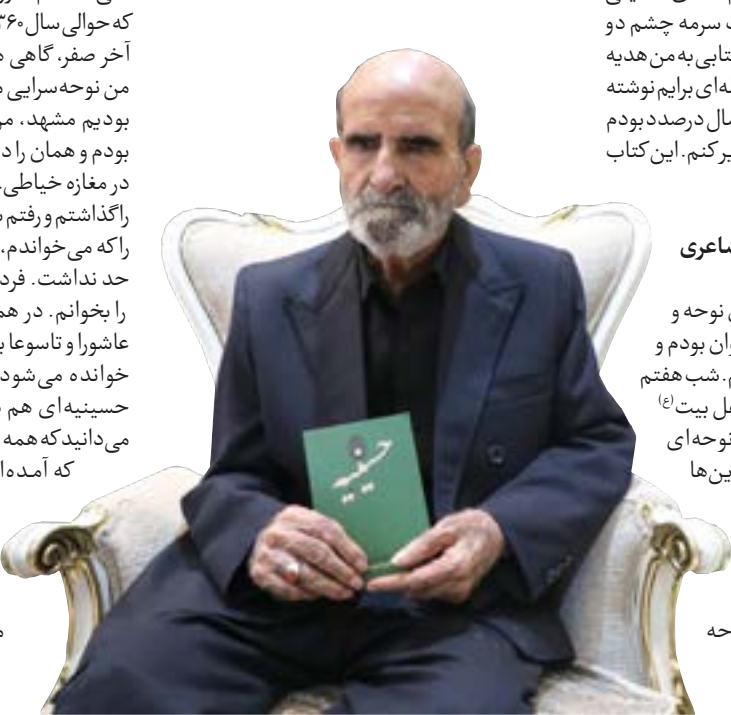
● **حاج آقا این طبع شعر چطور به شما رسیده است؟** پدرم، آقای «کربلایی ابراهیم ناصری»، هم خیاط بود، هم مداح، طبع شعر داشت و اگر نوحه‌ای پیدایمی شد که بندی از آن نظم نداشت، درستش می‌کرد، درواقع پدرم طبع شعر را از مادرش «حواخانم» به ارث برده بود. پدرم می‌گفت که مادر بزرگم، حواخانم، در جوانی شعری برای حضرت علی^(ع) گفته و چون مداد نداشته است، آن را با گوگرد کبریت روی تکه کاغذی نوشته و برای سال ها مثل یک گنج و شیئی عزیز می حفظش کرده است. آن روزها حواخانم در روستا زندگی می‌کرد و در روستاهای آن زمان، امکانات چندانی وجود نداشت، من خودم متولد «چرمه» هستم که یک روستای تاریخی در چهل کیلومتری فردوس و یازنده کیلومتری سرایان است. من تا کلاس ششم قدیم درس خواندم. درسم خیلی خوب بود. کارش با پدرم به کار خیاطی مشغول بودم. اولین شعرم را اوایل دهه ۳۰ قرن گذشته گفتم. کلاس پنجم باششم بودم که ما چراهای مصدق و ملی شدن نفت پیش آمد. من آنجا شعری در حمایت از او درست کردم. این شعر را وقتی برای آقای «حسینی» که معلم ما و اهل فضل و ادب بود، خواندم، خیلی استقبال کرد و به من گفت که راه شعر را دنبال کنم. من این بیت را هم آن دوران برای او گفتم؛ «آقای حسینی عالم علم جهان است/ در علم و ادب سرمه چشم دو جهان است». این آقای معلم بعد ها کتابی به من هدیه داد که در حاشیه ورق اولش چند جمله‌ای برابرم نوشته بود. نزدیک به این مضمون که «از اول سال درصدد بودم تا از ذوق و ادب نورالدین ناصری تقدیر کنم. این کتاب را به همین سبب پیشکش می‌کنم.»

● **پس این ها نخستین جرقه های شاعری بودند در طبع شما. درست است؟** بله. من البته بیشتر طبعم به سرودن نوحه و مرثیه مایل بود. یادم هست که نو جوان بودم و رفته بودیم بیرون روستا که خار بکنیم. شب هفتم محرم بود، شبی که اشقیاب آب را بر اهل بیت^(ع) می بپندند. آنجا - در همان صحرای نوحه‌ای نوشتیم که مضمونش چنین بود؛ «آقا! این ها آبی را که متعلق به مادر شماست به روی شما و اهل بیتتان بسته اند.» حالا منظومش خاطرم نیست اما از صحرای برگشتیم. آن نوحه را دادم به پدرم که بخواند. پدرم هم نوحه

را برده بود و در هیئت در جمع عزاداران خوانده بود. در چرمه آقای برهانی نامی بود که از بزرگان آنجا بود. ایشان پسری هم داشت که الان در اروپا پزشک حاذقی است؛ پروفیسور برهانی که بیمارستان و تشکیلاتی دارد. حاج آقای برهانی به پدرم گفته بود؛ «کلب ابراهیم! عجب نوحه‌ای خواندی. این را از کجا آورده‌ای؟» پدرم گفت بود؛ «این را نورالدین گفته است.»

● **چیزی از آن شعر به خاطر دارید؟** نه. همه هوشم رفته است. من شصت سال مداحی کردم و در آن شصت سال کتاب دست نگرفتم. حالا طوری شده‌ام که یک خط شعر یادم نمی‌آید.

● **هیچ وقت به صرافت نیفتادید که کار شعر را در محیط‌های رسمی ادبی پی بگیرید؟** در چند مقطع این فرصت فراهم شد که قدم به محیط‌های ادبی تهران یا مشهد بگذارم. اما وابستگی به خانواده و اینکه من پسر بزرگ خانواده بودم نگذاشت از فضای روستا فاصله بگیرم؛ البته برای مدتی به تهران رفتم اما دوباره به ولایتمان برگشتم و همراه پدر مشغول کار خیاطی شدم.



روایت یک قصه تلخ از ۸۰ سال پیش

کودکانی که به کارگاه‌های قالی بافی فروخته می‌شدند

ریال کار کرد خودش نیست. او در مقابل هر ۱۲ هزار ارمک [احتمالا منظور گره است] هشت ریال می‌گیرد و هیچ کارگر ماهری هم در روز بیش از ۱۲ هزار ارمک نمی‌باشد. با قید اینکه سیزده ساعت کار کند، پس هفت ریال دیگر از کجاست؟»

این توضیح و تحلیل‌ها که روزنامه راستی روی آن‌ها تأکید می‌کند، به وضعیت کودکان کار در آن زمان و شرایط سخت آن‌ها اشاره دارد. خبرنگار در این بخش گزارش در واقع توضیح می‌دهد که چرا آدم فروشی در کارگاه‌های قالی‌فروشی رواج دارد؛ «استاد کارها یک بچه ده ساله را در محضر رسمی برای مدت دو سال به پنجاه تومان از ولی‌اش اجاره می‌کنند. پدر بچه ملتمز می‌شود که اگر در جای دیگر کار کند، صد تومان دادنی باشد [بدهد]. حتی کودکان از هفت سالگی تا ده سالگی را به ۳۵ تومان در دو سال اجاره می‌کنند. بچه‌ای که بدین طریق در اختیار استاد کار می‌آید، تا سه ماه نزد خلیفه سرکارگر بدون مزد کار می‌کند و از آن پس روزی یک ریال می‌گیرد و آن را به خلیفه می‌دهد. یعنی صاحب کارخانه در دو سال همان بچه را که به پنجاه تومان اجاره کرده، به خلیفه به صد تومان اجاره می‌دهد و سالی ۲۵ تومان از فروش بچه استفاده می‌کند. در بعضی کارخانه‌ها صد بچه کار می‌کنند و صاحب کار در سال ۵ هزار تومان از اجاره کودکان سود می‌برد. با این حساب تجارت با این کودکان احتمالا پرسودتر از خود قالی بافی بوده است. در ادامه

چهره هویتی



● **و در همه این سال‌ها کار سرودن نوحه را ادامه دادید؟**

بله. نمی‌توانستم نگویم. در کل این سال‌ها، نوحه می‌نوشتیم و در حسینیه چرمه مداحی می‌کردم. شعر مثل میوه‌ای است که وقتی رسیده و پخته شده باشد، خودش می‌افتد، یعنی وقتش که رسیده باشد، شعر خودش می‌آید. من از سرپازی که آمدم، دیگر به شکل جدی مداحی می‌کردم و شعر می‌گفتم.

آنجا به خدا گفتم: خدا! نمی‌گویم به من صدای خوبی بده، اما صدایی بده که در آن سوزی باشد و مستمعان بشنوند و حالی پیدا کنند. حالا بعد سال‌ها نوکری به نظرم می‌آید که همان دعایم اجابت شده است. من از بیست سالگی نوحه سرا و نوحه خوان بوده‌ام و تا امروز که دیگر رمقی برای شعر گفتن و مداحی کردن در من باقی نمانده، بیشتر از شصت سال است که افتخار نوکری خانه اهل بیت^(ع) را دارم. من برای حضرت سیدالشهدا^(ع) فراوان نوحه گفته‌ام. من همه عمرم در این خانه نوکری کرده‌ام. برای شهدا هم خیلی شعر ساخته‌ام. هر شهیدی که می‌آوردند، من شعری برایش می‌ساختم. حیف که شعرها نمی‌نوشتیم. نمی‌دانستم که روزی همه از یادم می‌روند. یادم هست که حوالی سال ۱۳۶۰ در ایام محرم و صفر، مخصوصا دهه آخر صفر، گاهی هیئت را می‌آوردیم مشهد و معمولا من نوحه سرایی می‌کردم. یک سال هیئت را که آورده بودیم مشهد، من برای فلسطین نوحه‌ای ساخته بودم و همان را در جمع خواندم. کرسیچه‌ای داشتیم در مغازه خیاطی. در صحن جمهوری همان کرسیچه را گذاشتیم و رفتم بالا و نوحه فلسطین را خواندم. نوحه را که می‌خواندم، مردم به قدری جمع شده بودند که حد نداشت. فردا هم که رفتیم، باز گفتند که همان را بخوانم. در همه این سال‌ها، هر جا بوده‌ام، ایام عاشورا و تاسوعا برمی‌گرم به چرمه و نوحه‌هایم آنجا خوانده می‌شود. البته چرمه‌ای‌های مقیم مشهد حسینیه‌ای هم در انتهای خیابان عنصری دارند. می‌دانید که همه چرمه‌ای‌ها و فردوسی‌ها و سراسانی‌ها که آمده‌اند مشهد، آنجا ساکن هستند، در عنصری و چمن و آن طرف‌ها. چرمه‌ای‌ها آنجا حسینیه‌ای دارند و چهل و هشتم که هیئت‌ها می‌آیند مشهد، ما آنجا مراسم داریم.

● **کتاب «حسینیه» چطور شکل گرفت؟** این‌ها جزو کوچکی از همه آن نوحه‌هایی است که از قدیم گفته‌ام. مقداری از شعرها را خودم یادداشت کرده بودم که بعد ها کاغذها را علی آقا، پسرم، جمع و جور کرد. بخش دیگری از شعرها را هم تا سال‌های پیش که یادم بود، بچه‌ها نوشته‌اند و به آن قبلی‌ها اضافه کرده‌اند. آقای حسین سیدی که از شاعران جوان و نامدار شعر آیینی است، شعرها را ویرایش کرد و محرم امسال اشعار چاپ شد. همین که این کتاب به دست مردم رسیده است خوشحالم. همین سعادت برای من کافی است. من ممنون و منت‌دار دستگاه حضرت امام حسین^(ع) هستم. آقا ما را از در خانه خودشان رد نکردند.

● **اگر خودتان بخواهید یکی از شعرهای کتاب را برای ما بخوانید، کدامشان را انتخاب می‌کنید؟** من نوحه سرا بوده‌ام اما شعری برای حضرت امیرالمؤمنین علی^(ع) ساخته‌ام که آن را هم خیلی دوست دارم. دلم می‌خواهد این شعر را برای شما و برای خواننده‌های روزنامه بخوانم. هرکس این شعر را شنید، من را به دعای خیر یاد کند.

● **پرده‌دار حریم لم‌یزی**

● **آفتاب سپهر عدل، علی**

● **خانه‌زاد خدای حی‌قدیر**

● **بنده خالق و به خلق امیر**

● **در شب توطئه، زمان خطر**

● **خفت در خوابگاه پیغمبر**

● **همدم مصطفی و زوج بتول**

● **منشی کارگاه رد و قبول**

● **در مدیخش رسید از سیحان**

● **سوری‌هل‌اتی علی‌الانسان**

● **اسدا... فاتح خیبر**

● **جانشین بحق پیغمبر**

● **که به امر خدا به خم غدیر**

● **بر همه ماسوا شده است امیر...**

مشهدیات

گفتارهایی در باب تاریخ و فرهنگ شهر بهشت (قسمت صد و شصتم)

چرا باغ نادری به مزرعه شلغم تبدیل شد؟

مرضیه ترابی| مشهد در زمان نادرشاه، از نظر سیاسی به اوج عظمت و اعتلا رسید. نادر این شهر را به عنوان پایتخت خود برگزید و به این ترتیب، نقش مشهد در سپهر سیاسی ایران، بسیار پررنگ‌تر از قبل شد. تا پیش از آن و به ویژه از دوره صفویه به این سو، به دنبال رسمیت یافتن مذهب شیعه در ایران، مشهد عملا پایتخت مذهبی و فرهنگی کشور بود. اما بعد از این اتفاق، مرکزیت مذهبی با سیاسی درآمیخت و این شهر مقدس را به مهم‌ترین شهر ایران تبدیل کرد. پاسخ این پرسش را که چرا نادرشاه، با وجود شهر آبادی مانند اصفهان که تا پیش از آن پایتخت ایران بود و زیرساخت‌های لازم برای پایتخت شدن را داشت، چنین انتخابی کرد، باید در هوش سیاسی وی جست‌وجو کنیم.

نادرشاه نمی‌خواست نام و آوازه‌اش زیر سایه قدرت ریشه‌دار دودمان صفوی باشد، هرچندکه خود او مشروعیت حکومتش را از طریق ازدواج با یکی از بانوان این دودمان به دست آورده بود و به نوعی ادعای انتساب به این خاندان را داشت. از سوی دیگر، تفاوت مذهب نادرشاه با مذهب رسمی کشور و تلاش برای جلب قلوب عموم ایرانیان که مذهبی مخالف با مذهب وی داشتند و نیز نزدیکی به زادگاهش در کلات که دژ مستحکم آن را به مکانی برای حفظ گنجینه افسانه‌ای خود تبدیل کرده بود، باعث می‌شد که بنیان‌گذار سلسله افشاریه در برگزیدن مشهد به عنوان پایتخت، کمتر تردید کند. او در دوران نسبتا کوتاه و کمتر از دوازده ساله سلطنت خود، کوشید با ایجاد زیرساخت‌های لازم در این شهر، آن را به نادرشاه، به احتمال زیاد، توسعه فضای سبز و ایجاد باغات گسترده در سمت غربی مشهد بود، جایی که او قصد داشت برای خود و خانواده سلطنتی، آرامگاهی باشکوه برپا سازد. این اقدام البته نوعی سنت‌شکنی بود. حتی بزرگ‌ترین فرمانروایان صفوی (مانند شاه تهماسب یکم و شاه عباس یکم) نیز چنین سودایی در سر نمی‌پروراندند.

آن‌ها سعی می‌کردند مقبره‌ای کوچک در کنار مضجع شریف رضوی داشته باشند تا این کار همواره خاکساری آن‌ها را نسبت به مذهب رسمی کشور و اولیای آن نشان دهد. به نظر می‌رسد که ساخت مقبره، آن هم در حاشیه یکی از مهم‌ترین و پرت ترددترین نقاط شهر مشهد، یعنی حاشیه بالاخیابان، واکنش منفی مردم را به دنبال داشته است. آن‌گونه که حتی بعد از ترور نادرشاه و در زمان بقای بازماندگان او، بی‌اعتنایی به این مقبره آغاز شد. عادل‌شاه، برادرزاده نادر، ضریح مشیک و جواهرنشان‌ی را که وی برای مقبره خود ساخته بود، به حرم رضوی انتقال داد و در داخل ضریح فولادی (یادگار دوره شاه عباس یکم صفوی) نصب کرد، بنابراین آنچه درباره توهین به مقبره نادرشاه در عهد آقامحمد خان قاجار و انتقال استخوان‌های فرمانروای افشاری به تهران و دفن آن‌ها زیر پله‌های کاخ گلستان می‌شنویم، نمی‌تواند سرآغاز بی‌اعتنایی به آرامگاه وی باشد.

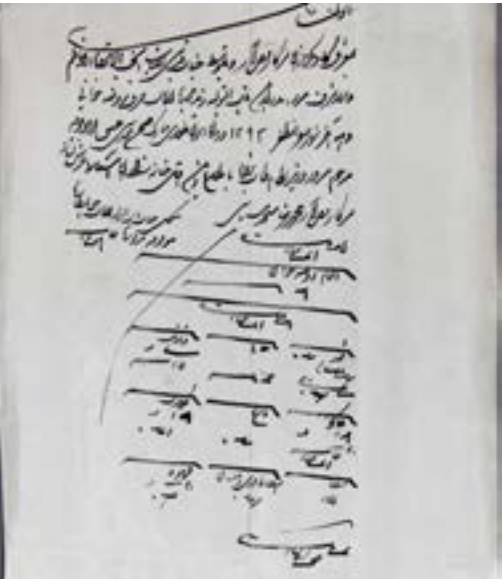
حتی در زمان حکومت شاهرخ (نوه نادرشاه) ابر مشهد، باز هم اقدامی برای توسعه یا حتی ترمیم مقبره صورت نگرفت. آن‌گونه که به فاصله اندکی بعد از کشته‌شدن شاخرخ به دست آقامحمد خان و در عهد حکومت فتحعلی شاه قاجار، ستوان، آ‌لکس بارنز، افسر انگلیسی و کارمند ارشد کمپانی هند شرقی، در خاطرات خود این‌گونه به توصیف وضعیت مقبره نادرشاه پرداخته است:

«گور نادر که اکنون چندان مورد احترام نیست و با بنای مخروبه بزرگی که روزگاری آن را در مقابل عوامل جوی حفظ می‌کرده، مشخص می‌شود. از نظر مسافر یکی از بهترین مناظر است... فواره‌ها و گل‌هایی که آن را در میان گرفته بودند، نابود شده‌اند. درختان هلویی که در هر بهار شکوفه می‌کرد گرفتار جفای تیر شده است و درختان بید و سرو نیز قطعه قطعه شده بودند و در محل این‌ها شهروند پرتلاشی، انبوهی از شلغم کاشته بود.»

سند

نوشت

سند خطبه‌خوانی در صحن عتیق



فرخ‌ا‌برگزاری مراسم سوگواری و عزادو کرمصیبت به مناسبت های مختلف در حرم مطهر امام رضا^(ع) از قدیم الایام مرسوم بوده و این مجالس در ایام وفات ائمه اطهار^(ع) به خصوص در ماه‌های محرم، صفر، رمضان و ایام فاطمیه برگزار می‌شده است و روضه خوانان، نوحه‌خوانان و خطبای آستان قدس در دارالضیافه، دارالذکر، دارالحفاظ یا ایوان طلا به ذکر مصیبت می‌پرداخته‌اند. در این مراسم دستوراتی نیز توسط متولی باشی یا نایب التولیه به تحویل داران کل یا دربان باشی‌ها، برای برپایی این مراسم بر مبنای برخی از موقوفات داده شده است؛ همچنین خطبه‌خوانی در شب عاشورا و شب وفات امام رضا^(ع) یکی دیگر از مراسم کهن بارگاه امام هشتم^(ع) است که به شکل کنونی از دوره پهلوی دوم و هم‌زمان باشکل گیری اداره تشریفات رواج یافته است.

جالب است بدانید که به جز تصاویر باقی مانده از این رسوم، از رشمند ترین سند موجود با این موضوع در مرکز اسناد آستان قدس رضوی، مربوط به تشکیلات حفاظ و خطبا در تشکیلات اداری و مالی آستان قدس رضوی در سال ۱۰۱۰ هجری قمری (۱۳۱۱ سال قبل) است. در این سند از امیر محمد صالح حسینی با عنوان خطیب آستانه نام برده و درباره رسم خطبه‌خوانی توضیح داده شده است. خطبه‌خوانی در حرم مطهر رضوی در ایام خاصی از سال و با مراسم ویژه‌ای برگزار می‌شده و انواع مختلف داشته است، خطبه‌خوانی مراسم صفه^(۱) (یستادن خدمه در دو صف منظم) و خطبه‌خوانی مراسم تحویل کشیک، خطبه‌خوانی مجالس سلام و خطبه‌خوانی زیارت اموات در صحن آزادی برای طلب آمرزش میت، از جمله این خطبه‌خوانی‌ها بوده است.

شهر

شنبه ۱۵ شهریور ۱۴۰۳
رو به قبل ۱۴۴۰
شماره ۴۴۰

۱۵

↓

تاریخ و هویت

اخبار

قدیم